در تاريخ ۰۳ بهمن ۱۳۸۴
عام و خاص

جلسه 12

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

كلام صاحب منتقي الأصول

مطلب سوم در جلد سوم كتاب «منتقي الاصول» صفحه 317 ذكر شده است. ايشان مي‌فرمايند: اين مطلب كه بگوييم در مخصص منفصل در دوران بين اقل و اكثر، در اكثر به عام تمسك مي كنيم، گرچه در كلمات قوم به عنوان ارسال مسلمات آمده است، اما به نظر ما قابل مناقشه است. به اين بيان كه بايد ببينيم دايره حجيت اين مخصص چه مقدار است؟ وقتي مولا مي گويد: «**أكرم العلماء**» و بعد مخصص منفصل مي‌آورد كه «**لاتكرم الفساق منهم**» ، كه «فساق» اجمال مفهومي دارد و دورانش بين اقل و اكثر است، حجيت خاص در چه دائره و محدوده‌اي است؟ دو احتمال در اينجا وجود دارد؛ **يک احتمال** اين است كه بگوييم «**الخاص حجةٌ فيما هو ظاهرٌ فعلا**» خاص در آن چه كه بالفعل ظهور در آن دارد، حجيت دارد. **احتمال دوم** اين است كه بگوييم «**الخاص حجةٌ بعنوانه الواقعي**» هرچند كه نسبت به عنوان واقعي ظهوري ندارد.

فرق بين اين دو احتمال

در فرض اول، عام و خاصي از مولا صادر شده است؛ مي گوييم دايره حجيت خاص در آن مقداري است كه بالفعل ظهور در آن دارد. در «**لاتكرم الفساق**» نمي دانيم مراد از فاسق خصوص فاعل كبيره است يا اعم از فاعل كبيره و فاعل صغيره؟ در اين كه فساق ظهور فعلي در فاعل كبيره دارد، ترديد نيست. اگر بگوييم دائره حجيت خاص در همين مقداري است كه بالفعل ظهور در آن دارد و بگوييم نسبت به مقدار مشكوک كه ظهور ندارد، حجيت ندارد؛ براي اين كه حجيت در جايي معنا دارد كه شارع بتواند ما را متعبد به آن كند و تعبد در جايي معنا دارد كه اثر عملي بر آن مترتب باشد؛ اگر چيزي مشكوک است و اثر عملي بر آن مترتب نيست، تعبد به آن معنا ندارد و حجيت ندارد. لذا، ايشان مي فرمايند: در بحث حجيت خبر واحد، مثلاً اگر خبري به ما رسيد كه مجمل بود، مي‌توان گفت كه ادله حجيت خبر واحد شامل اين خبر نمي‌شود.

چرا كه ادله حجيت خبر واحد، خبر واحد عادل يا ثقه‌اي را شامل مي شود كه قابليت ترتب اثر داشته باشد. حال، طبق همين بيان بگوييم كه خاص فقط نسبت به مقداري كه ظهور فعلي دارد، حجيت دارد؛ اما زائد بر آن حجيت ندارد. بر اين اساس، در زائد كه عنوان مشكوک است، بايد به عموم عام عمل كنيم. اما فرض دوم اين است كه ما بگوييم «**الخاص حجةٌ بعنوانه الواقعي وإن لم يكن ظاهراً فيه**» ؛ يعني: هر چند «فساق» به آن مفهوم واقعي كه مورد اراده مولاست، ظهور ندارد، باز حجيت دارد. طبق اين بيان دائره حجيت مقداري توسعه پيدا مي‌كند نسبت به بيان و احتمال قبلي.

در فرض قبل، خاص عام را به غير از عنواني كه در آن ظهور دارد(فاعل كبيره) مقيد مي‌كند؛ اما در اين فرض، موضوع در عام مقيد مي‌شود به غير عنوان واقعي، هرچند كه در آن عنوان ظهور نداشته باشد. اگر بخواهيم احتمال دوم را بگوييم، اين سؤال پيش مي آيد كه در موردي كه امكان دارد اثر عملي بر تعبد و حجيت مترتب باشد، اينجا چه اثر عملي وجود دارد؟ ايشان در توضيح، اول مثال ديگري را ذكر كردند و بعد، در ما نحن فيه فرمودند: در آن مثال كه اگر مولا يک عامي را بگويد و بعد يک خاصي را ذكر كرد كه مجمل است و يا آن كه خاصي است كه مخاطب و مأمور اصلاً عارف به لسان نيست؛ مثلاً يک آدم فارس زبان است كه نه معناي نهي را مي داند و نه معناي فاسق را.

ايشان مي گويند: در اينجا، وقتي كه مخاطب مي داند خاصي صادر شده است(هرچند آن را نفهميده است) واين اثر عملي را دارد كه دائره عام محدود مي‌شود، عام نسبت به مورد خاص اجمال پيدا مي‌كند و نمي‌تواند به آن تمسک كند. مي گويند: در ما نحن فيه نيز كه شخص عارف به لسان است، اما اجمال بين اقل و اكثر است، مي‌گوييم مخاطب بايد بگويد كه عام مخصص و مضيق مي‌شود به غير از اين عنوان واقعي خاص؛ يعني: بايد بگويد كه فاسق به عنوان واقعي خودش(كه نمي‌دانيم چيست) از دايره عام خارج است؛ و چون احتمال مي‌دهيم عنوان واقعي‌اش شامل اكثر كه مرتكب صغيره است، نيز باشد، پس در اكثر اجمال به وجود مي‌آيد و نمي‌توانيم به عام تمسک كنيم.

خلاصه كلام صاحب «منتقي‌الاصول»

لذا، خلاصه بيان ايشان اين شد كه در باب حجيت خاص، اگر بگوئيم كه خاص به عنوان واقعي‌اش از دايره عام خارج است، در همين مطلب و در همين مورد كه در كلمات اصوليين به نحو ارسال مسلمات آمده است كه نسبت به اكثر ــ كه عنوان مشكوک و زائد را دارد ــ تمسک به عام مي‌كنيم، طبق اين بيان، نمي‌توانيم چنين كنيم براي اين كه خاص به عنوان واقعي خودش خارج است. مي‌گوييد اثر عملي مي‌خواهيم؛ جواب مي‌دهيم كه اثر عملي همين است كه مجمل مي‌شود و در اين مورد، قابليت استدلال ندارد. البته اين تعبير در كلماتشان وجود دارد كه آن چيزي كه خارج شده است، فاسق واقعي است و آن است كه مخصص عام است؛ به عبارت ديگر، مخصص عام، واقع خاص است؛ نه ظاهر خاص.

و چون الآن در مقام انكشاف، براي ما مجمل است، اين اجمال هم بايد سرايت به عام كند و ديگر ما تمسک به عام نمي توانيم بكنيم. ايشان در ادامه مي‌فرمايند: اين بيان، بر اساس مبناي عدم انحلال علم اجمالي، تام است؛ اما اگر كسي قائل به انحلال علم اجمالي شد، اين بيان ديگر تام نيست. توضيحش اين است كه علم اجمالي داريم خاصي صادر شده است و نمي‌دانيم آيا خصوص فاعل كبيره اراده شده يا اعم از كبيره و صغيره؟، اگر قائل به انحلال شويم و بگوييم: نسبت به كبيره علم تفصيلي داريم و نسبت به صغيره شک بدوي پيدا مي‌كنيم، لذا، علم اجمالي ما منحل مي شود به يک عمل تفصيلي و يک شک بدوي؛ در مورد زائد شک پيدا مي‌كنيم كه آيا در دايره خاص جاي دارد يا نه؟، اصل عدمش است. اما اگر كسي انحلال را نپذيرفت، در مشكوک تمسک به عام جايز نخواهد بود. اين خلاصه بيان ايشان است.

مناقشه استاد در كلام صاحب «منتقي‌الاصول»

آن چه به ذهن مي‌رسد اين است كه يک خلط روشني در كلام ايشان وجود دارد. مبني بر آن كه در ادله حجيت، دليلي براي ما حجيت دارد كه اثر عملي بر آن مترتب باشد؛ و خود ايشان نيز در كلماتشان تصريح كرده‌اند. به عبارت ديگر، در اصول و فقه به چيزي مي توانيم بگوييم حجت كه قابل احتجاج باشد و مولا بتواند به وسيله آن بر عبد احتجاج كند. حال، اگر مولا عامي را گفت اما خاصش را به لسان ديگري گفت كه مخاطب آن را نفهميد، مثلاً عام را به فارسي و خاص را به زبان انگليسي گفت. در اينجا

هرچند مخاطب علم اجمالي پيدا مي‌كند كه خاصي از مولا صادر شده، اما حجيت ندارد و قابل احتجاج نيست؛ چرا كه مولا نمي‌تواند به يک كلام مجمل احتجاج كند.

به عبارت ديگر، ايشان در صدر كلامشان تصريح كردند كه مسأله حجيت در جايي است كه اثر عملي مترتب باشد؛ يعني مولا بتواند به آن احتجاج كند؛ اما در اثناي كلام، در مورد اثر عملي، به همين مقدار قانع شدند كه اجمال سرايت به عام مي‌كند و ديگر نمي‌توانيم به عام تمسک كنيم. وبين اين دو تفاوت زيادي وجود دارد. همين مقدار كه عام مجمل مي شود كه اثر عملي نيست. بنابراين، اين بيان، بيان غير صحيحي مي‌شود و به نظر ما مخدوش است. نتيجه آن كه حجيت خاص در مقداري است كه بالفعل در آن ظهور دارد. لذا، كلام مشهور كلام تامّي است؛ و در مخصص منفصل دوران بين اقل و اكثر، در اجمال مفهومي، اجمال خاص به عام سرايت نمي‌كند و حجيت عام در مقدار زائد، بلا مزاحم و معارض بوده و قابل استدلال است. والسلام.